



میرزا کوچک خان  
سازمان اسناد و کتابخانه ملی

تعمیرات انجام شده

جزوه بندي و دوخت آن	۱
ته دوزی	۲
وصالی صفحات	
وصالی قسمتی از صفحات	۳
تعویض جلد	۴
تعویض عطف جلد	
بازسازی و مرمت جلد	
تاریخ	۸۶/۱۱/۲
شماره مسلسل	







۱۵ مرداد ۱۳۵۲



آستان قدس مسنوی
کت هدایه ملی مذهبی - شیراز
شماره ۳۱۰
فارع نت ۳ - از دیگر

بازدید شد

۱۳۵۱



بسم رب العالمين شهادت امیر ایوب پسر ابراهیم

چون رسال چون بحربت بول صوات الله وسلام علیہ السلام و عالی صدر ب محمد ای کر راجی برای هفتاد و هشت

که بدین طبق معاشری عرب سود بسته بتو شدید ایزد ای مسیحین بی نظم احمد صدر لایافت شنکنند بالکتب

لهمی که اور است که نعمتی ایهانی داشت و از بزرگان کیم کشت بحسب صدق ارادت و خالی عقیقت

او ایزد ای مسیحین علی عهدی بدهی بست و ایزد که آزاد بیست و سی و سی هزار کلداری میان ناسا کو کوین

عدل و شفیقی مل مدبیا موتت و ایزد که بمال غلق و هناب ایم ایزدی هنار و حسب بحداد

گلوف روکار بزرگ مجایی و بکشیده است و دیگران عیشیده پروردی و قدر ایزد که بزرگی

و گرگش ای کان کیان و بی شسیده و ایزد ای عهد جایی و بی شنیده و شرف مطاعت آن درین فتنه قدر

قیسیاس بودید و قیسیاص بودید آن محمد بن زید و ایزد پیغمبر ایزد و مکرانی عده و مسادیم بند بجهاد

دشت و بشرف کرامت حق علی و علام صولت کشت و لی آن نام و مستوی سلاطین نامه در کتاب ملکه بزرگ

کشت تا از تهدید بدریت امر و مشیت همان حموده به ان تقریب شد و از اخواز خالی

فاید همکار کشید و از این رویی بردوی روکار ایشی حمل و ایزد کیکوئی که نمیشدید میان کسال بحربت

و بکسر زد و دویت و شاد و سحری است و نیزه و گشت ای ایزد بزرگ که و میوس ایشان ایشان خدیعه

مشهور ابو ایض ناصر الدین شا و فاعل خدا کلد ایزد بست دز نام عهد و فخرت معاشر ایزد بست

حسن مرقت مردان خدمت و پیغام حضرت معاشری مربع و قمی تام ایشان و مکه بزرگ



سہیں

مط دهاره است. مدهارگان داعی کار در لاهیجان هستند که نواده منانی و لطایف همانی از هزار آنکه

لشکری از معاون باز بروایت برخاسته، هرست از اسپه‌ها را در میدان بربوایت بالغی فتح و پاریزی خوبی بروایت لودویگ کرد. <sup>۱۰</sup>

دیگر نیز کسی را از پدر اجاره نمایند اما در اینجا همچنانکه در این میان تسلیمان مذکور شد نخستین بار

که نیز همچون کوچک شد و بسیار کوچک شد تا اندکی دوچی لعین کرد و می سخن را در آشی زد از این راه بعده کنمای طریف دان

دش کنگر، مکهای ایلی مارکانه جون یعنی همد تماشی نیست تمام رحیمه هم باشد و در کاه شاه جهان نبا و عرض زده بدن

وستگی، بمان در کار، که بجز این و فرسایق همچنانز بعثت، جرم مادرگرد کار و نکاره مطالعه انت آن اینجا خود

نویسنده‌ان می‌باشد و قالب هر رساله‌ای را که عرض شد می‌گیرد و طبق آن این امور در سرفیت آن آداب در جای خود

از پنهان مرآمد که هرگز جهان روی بر سمعت و هماز جهود کی اغا کرد و عزم چهی سه مردان اد که خود جهود داشتند

لشکار سه هزار شمشاد و در بیگانه است آن پاک و ران کارائیت خوارد و فوج شادت یافت با

چهارمین سیحانه و شاپت ابرار فائز است ولی مردم کشیده اند از این دوزه همان یک زن به سرمه خکس زده

در این سری نادان نباشد و نایار می‌گردید.<sup>۱۰</sup> اسد حسن اشیادی این را در برگزاری از امتحانات علمی

برگزیده دارند و در این آموزی کوئینز نهاده اند سواد می‌شوند. از این معنی عصر خاک و یان قوان نام نهاده اند امرور

نهاده یکم زار و دو صد و سی سال فرستت گردید امام زین الدین کاران این کان همت و نجود ان هر هشت یزد کی ساخته

قدیمی‌ترین میراث از زمان بزرگواری از اندیشه‌های فلسفی باشند و ناک اورانیتیست هست که سلاطین ایران

رَحْمَةً مَبَارِكَ حَانَ

بر مردم و هر روز نهاده ام خبر عزمت: می پرسید: چون من باشد نمیگویند

و د بلمکس ارال شرائع د عل و صاحبان ایهار و محل د بلمک د مرد کوای او محن نباشد بکر را اندز بیرون فیض

دیلمی تو اندر کرو و همین معنای مثبت خواسته بیدرس و دلیل طاہر دلخواه نظر نیز با محض گفتگو

نحوه بست روشن ساخته و حکایت آین مردمی داشته باشند که از ام اموزه و اگون بر مخصوص دم نمی‌فرمایند.

ترجمہ محمد ساہیون شہر و ساد پھوست و اس نہدہ دری باب احمد پیر خیاری تسلیم و قفل و مصلم کرنا۔

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

آن میان نیزه خدای ایران‌پرست یکن، علی‌اس-سودی فَالْهُدُوْن بِنْ بَهَارَهُ، لجمیع در آن شهد کرد و پیغمبرت چنگاه

که ملک مصهد و کذشت ناخنچ دیوانه ایم که زده بضم من داده ده مردم را مسلح آرد و مکشک

آناد وارد و غیر بود اور اسپریز از خدای سخا نه و کرندن طاقت داشت. او فرش مان ردن فرشان اور آنچه در شر

رسول کاربرود و نجیب تهشیل و منوط یاشد و نعمت و نایز ای سخا نهاد است دول و میان ناری دیگر همچنان

عذراً نحن نعيش بضرر حرجٍ في عصرٍ يُسرّ غيرَ خواهِ جوش (عبد فردوس رضا) كفته مصطفى الله

فروغ، علیه نفس، به ایاز و دو پنجه بردم رشته های فرماد. و به کمک از که خدا ای سخاچ شاه ان شفیع الدین را بگیرد.

الراجح في وارد حمل على كثرة انتشار كثرة انتشار

و مداده که در داده و معمایا، ترسیمه کنند مردم گمشده همچو دهخان و زرگوئند که نور آش این یعنی کش

بهر چشم کلک کار از این و این شما نجت بد پر خدا ای سجاده زبان نموده کان زیست ان یاد کنده پس هوا می خویش باشد

خوشن بدان راه پر صحبت رتو رو بند برو خوش من پس در قمی کیمی خوش انصافی بزرگ باشد در آن مقص اموزش

دین بخوبی خالد بر عیت خمای داشان را رسیده اند داشان یک محبانی باش در این بزمی تبار

بایش کم خود زیست ان فخری شری زیرا که اشان بر دو کوه اند فرسه قدر دین تا بور آدمند و خانه دسرت است بتوبر کفر

بله ایشان میداد و سایر عمل را بشنید طلاق شو و بود عذوق دیگر ایشان دست تو ان کرفت و بین خدق پری

صواب تو ان داشت پس ایشان را اخضاع و گذشت همچنان که تهدود از خدا ای سجاده امدادواری و دادگش حمایت

پنجه سر بر ایشان مانع بر میست که بازی بدل و علاج بزرگ و باری عزد کرد لفای ایشان را توجه شد و با

بد ایشان آرنون می خواند و همار بر عدای عالمی سیزد زیج خویش میخواهی را که محل شام او موافق رود و اعضا

او بی پایا شو ای سد چون بگی خوشی پیمان شود چون بر دیگری بخت یکمی شا دیباش و دست قوت مجاهد

خوش بگلای و اگر خند خدا ای سجاده را امداد و تقویت نمایه ایم طاع محزان پرده پی هوا نیز شدن دل بخت

بله شد و درین سیستی بمنکت آرد و در کار زان ایشان بگردان چون در لکه خویش بکری و دعوت هم داشت امر

خویش بکری غمیم اکاری شکیب خود پنهان شده بکار جویش مادر کروز تو ای ای و پندتی که اود دن بجان ای ای کرد

که خون و بخشن شو ای دچون پیش کنی هر آینه لظر فرو بکری و بد شده و سکی غم تو خوشید و پنج از دشمن زده

باشد بتا بدار اید و بر عذر از اگر بخدا ای سجاده دبر کی و حروفت سمات و زنی ای شهربانی که خدا ای شا

ای جبار از خواردار و مستکران پست ناید انصاف خدا ای سجاده دبر کی و پنج دشروع رسول را تو فتن فیاده

بپای دارد و دید مردم از خویش نهیت و مهیجه انصاف ده و حق پیک فرد مکنده پاک نمایی هم کرد باشید

و خدای سخا بآفمان حضی کند و هرگونه ای سخا خشم او شود او رجت نامد نهیشتن ای شاهزاده پیر

تیز نفت و پعل نفت باری غشانه ای تجو اینچ کنم علم کباری غشانه دعوت مطوفان ای هشتو زور و بول ایشان

غیرت آردو هول لطف میرن بالمرصاد و باید گرسه ترین کار برای ای ایمه زاده بود در حق فریاده جوئی در عدل و آنکه

رضاعوم عیت را عصل خواهی پاک عوم طلق ای و دلخوش شد پنهانی چیزی خاصه افاید تی نزد و کشی چند

خاصه ای تو رکن شد بارهای خاصه ای زیانی رشد و خویش عیت بر ای ای همی کران بود و فایده ایمک ایشان

کرهت درند باید نسلت نمایند و گل علیک و نیشانه و درخواهی روزگار ره بسته نمایند و عمر عیاده ایشان

تکل کرده بچه درند و هر آنچه عالمه پیکن باید بگر انصاف سرو شود و بخصر علیت دعا کنید و هر آنچه ایشان علا

دین بکشند و قام ملین و ذخیره وقت و دو غایر و کار پس را رضایی بیش ناصل باید کرد و میل فرعیزین

باشد نهود هرگونه عیب طلق بر تو شاد و از خویش و در دارد و امن زد کش که تو خود پوشیده ایشان

مردم پوشش تا گر خدا ای سخا خود پاک نمایه که تو ای عیسی مردم تپوشش تکر عدایی جان

آنچه تو ای مردم پوشیده همچو ای بر تو پوشید کیس کس در دل عای مده و از آنکه کوید صادق شناس دیز

همی روی دهد مادر فم و مای دین منه که عزیز قتل نشانه و بند و فهر و گلدستی برسند و زند

کس کاری هطلب که ترا از تهدید جلالی امور بازدار و دار که ب معانی خانی کند از ده از خاص خرمجی که ترا پیش

فرشان دهد دل طبع و ای مت طبع هر چشم تو بار اید پیکن و بین و هر من طبایع کونا کون ایکی ای ده

باشد؛ همچنانه خیرخواه و مردگی که بین صفات موسم باشند خدای سماوی، اچانچ شایستگی دارد و از حکم فعلی  
حال قدرت فساد توأمی او خسته خبر دهد و چون در تپه ملک از وزیری کافی بی نیاز شوانی بود که اس بخواهد  
وزیر مشغول شناس که با جهیزی شده از زبانه باشد و در اداره و اثام بیش از انگشت کش باشد؛ بعلم و کن و مدد و معاون  
چنانی طایفه عوان اشد و اخوان علم و بعلم و بجهه جو پلاشند و خود را زیش نمی گرفت و این یافت مردگی  
بر صفت ایشان بوجود است رای و پناه حکم موصوف باشد و از اثام و آلام و اوزار و آثار ایشان مصون و هر زیان  
مردگی را بدوست ایشان بوجود است رای و لغای حکم موصوف باشد و از اثام و آلام و اوزار و آثار ایشان مصون و هر زیان  
مزد مهیب سکلار باشند و یک میاری بیرون عابست تو فرو نکند و ما دیگری افت کنید و از خانه ایشان برگزین که سخن حق  
که پیغمبر اپسند بود و در ماقبل خود نایبر و دی ربانا بدو اکثر ازدواج یا ایشان همی اند از سعادت بگزین ره جویی و پسته  
بالای دیگر روزی صدق دیر و در این میانه باشد بزری و ارجحت ایشان فایمت کیر و چنان باش که ترا بیش کس شنید  
و پیشنهادیش آن از اراده شو اندکرد که از از بسیار و نفس این خدمت باید مردم یکوک کار آپشیش تهریز نماید بود  
پیشکش درم ایکی فایده تی پسند دیگر باره کی نگیرید پس هر گوئیکار بود پیشکش بدار و مکن را که بر شتنی علی ارشاد  
دیگر کس کمان کن که او خود با خوشی کشند و چون خواهی باشد غلیق یکوک خان شوی و از قلعه خود مور طعن در یاری  
بلطفه کوئی کن و همین ایشان سکل کرد ایشان را توانی ایشان بگرد و مغزاوی و چون چیزی کنی مسد لامازی آ

کلید و غازه نایشیم و گرد خدمت را بجان پذیرند و طاعت تورانست دارند و این سبب رنجی بکن  
نهنجی گران از تو خرزو و از دل شمولی بیسانی ده کو معاملت تورانست او نکن ترزو و نسکو خانه تورانست او فدو

بپایی درارد و مهره از خوش و نجیش و ند خوبی انصاف ده و حق پیک فرگمکنده پاکر ذمی طهم کردند بشه

و غدای سنجابه ای طامان خصی کند و هر آنکو غدای سنجابه ای خصم او شود او جفت نمذ و خوشتن ای شوادخ پیر

تیز نفت و تعلیق نفت باری غشانه را تحویل پنجه که طهم کرد باری غشانه دعوت طلوهان راهی شنود و بر قالیشان

غیرت آرد و مولانا لین بالمرصاد و با چیز سو برین که بچشم بر ای سایه ای بود و حق و زیاده جملی در غسل و آنکه

رفشار علوم عیست و اصل خواهی پنهان کر گو موغلی ای رو بخط شنیده بهم ای خپد خاصه افایدی خود و کاری پنهان

خاصه ای تو بخط شنیده بارضای عالم رازیانی رشد و خوش بخت بسته برادر ای جمی کران بود و فایقی اندک از پنهان

کرهت درند بایخ بسته ناید و شکر خلیب و لبکشند و سده و درخواه و روز کارمه بارت ناید و لعتر گاهه از

تحلی کرده بچا درند و هرایه عالمه پس کوکنید بکر تلف سر و شوند بحضر علیت داکونید و هرایه بشان بعلا

دین که بشند و قام ملین و دخیره وقت و غایر در کار پرس ترا رضایی شان باصل باید و میل غصه پنهان

بلیفسه خود هر آنکو غلب غلی بر تو شمارد از خوش و دردارد و امن ازو کوش که تو خود پیشیده شد

مردم پیش تاکر غدای سنجابه خود براو حکم کند پس سایه که تو ای عصب مردم تبریش تکرمه ای جانه

پنهان تو از مردم پوشیده هم خواهی بر پیش کی کس در دل عاید و از آنکه کوید صادق شناس و پر

همی روی دهد نام مردم نمی دیان نه که عزیز نظر بتوش و بند و پفر و گلکش تی برسند و زرمه

مسکاری هلب کرت از تعهد بلال امور باز و اراده کت ب معالی غلی کدارد و از حرص نیز محبوی که ریا شد

فرهان دهد دل طبع و نیست طبع در حشم تو پارایه چکل و صبن و عرص طبایع کون کون اندکی از

باشد، سجائر ترید و مردی که بین صفات هر هم باشند نهای سجائر اچا سکچ شایسته باشد و از کمال فضل د

حال قدرت و فسه تو نمایی او بخت پیغمبر مدد و چون در پیر ملک از دزیری کافی لی نیاز شو اخی بود بگش ایضاً گفت

و در پر شفیع شناس که این جمیعت شبهه ای را بنامیده باشد و در اذرا و امام ایشان اینجا نیکشته و کس را بعلم و کنده مدد و ماده

همان طبقه اخوان شهد و اخوان طلسم و بعد طلم و طلسه جوزه شد و توحید از ایشان نیز رعف توانی یافت مردیکه

بر صحیت ایشان بودت رای و پیغام حکم موصوف باشد و از نام و آلام و او صاریث نمکو تعریف تو زن بخت

مردی که رصویر از بودت رای دنخواه حکم موصوف باشد و از آن هم و لام و اوزار و آثار این صور و هنرها این

میزد مهندی سیکلر باشد و یک نویاری هستند و عایق توزع، نگرانی و مادری هفت گیرنده از این طبقه آر. برگزان که مخزن حق

اگر پنجه را پسند نبود و در میان شلی غایید رودی برخاند و اگر رازمودی یا آنیش مهی اشد از سعادت تو کن راه چویه و پسته

بایان و میگر نیویورک صدق دیر ب در ع آر کسنه باشد بر زمی وا پخته ایشان فایدست کیر دچان باش که ترا ب علی کس هر شنیده

و پیشنهادیں تو اپڑا شو اندر کر دک، اپڑا کبہ آرد و فنگ، انفرید و باد مردم گئی کارہ ایش تو میرات زیارت بو

پنجمین باره کسی کی زاید پس پر کو نیکو کار بود سکردار و مکان را که بر شتی عمل اور شد

و با هر کسان کن که او خود را جوشیده کند و چنان نوایی باشد غلظت یکو خان شوی و از قدر عازم دهور خن دهای باش

بلطفه کوئی کن دھونت ایش سبک کرداں و ماتوانی براز مکروہ مغناعی و چون پسین کئی تعداد لہاری تو

کلید و غار نایشیم و گرد و خدمت را بجان بذریم و طاعت توانست دارند و ازین سه برجی کن

جهتی که آن از تو خیزد و از دل شعیل پاسانی دهر کو معاملت توده‌چی او نکن و رو دنگو که عانی تو در حق او فوایر

شود و چون درگیری سهی شریف داشتی بگوییم و هبته که هواست حق بر آن تعقیل یافته و خواه طلاق پذیرش و غایبیه بخواهد

اعتنی و جامعی دست داده بینهار برهض آن ای مژن و هواست خوشی مطلب پدر کوشی درگیر آغاری داشتی که

نهی مرزا از ابوکه که من نخست هناد و کناد تعقیل بر تو همانه با طالبان علم و صاحبان داشتی بزمی دارد است و

من نخست ایشان تعقیل گیرد و پس بصلاح در فارغ عاد تو آمد شده ایشان پا موز و دیده امکن عیت برخند کرده شدم

که این یک بدان دیگر صلاح گیرد و آنرا ازین بی نیازی شو اند بو ده طایف شکری گذاشت که حصن عیت امدویت

ملک و عزت دین عیت امیشان پامد و ملک ایشان پاساید و خود یعنی از دیگر صفا ف علقی جمع فیض

و ارباب فلاحت و نیعت باگزیر گشند تا بینه طرفخ و دیوان در ارثاقات خاص فرام آرد و محظوظ

و مصالحت دشمن تو اند و سارزرم و عقا و جاد آماد و خواهند و بد پس ایشان از اصلاح آرد و گذاشت و گران

دل و خلایق خود را بساید و این دو طایف ره بروخت صورت بند و مکر بقوت فاضان کامل عالمان عاد

و کتابان فاضل نآعوق و معاملات فاضل خواهند و مردم را از بینی و ظلم بادند و از خواص امور و مهام تجویی باشند

و در درون نام معدل و در فرج حساب صفت خانید و این هرس رساق ام شو اند بو ده که صاحب تجارت داشت و این کتاب

که بدارن برا پای دارند و از نعمات بلاد ا نوع ساع و طرف ایشان ساری جلوه ایشان ایم آردند و خواه لطف

علق که اگر گشند و ازین بس فهراء است و صاحبان عجز نیست باشند که محمد علق ایام عابت ایشان

ایشان و اجب بود و تعلم امور ایشان لازم آید و خود هر یک این طایف را بر والی امر صاحب حکم حکم

بر بمان مقدار که در کار او بصلاح آید و از تبر و نگاری دامان بشد و چون یکی را که پایی تویت می چرخ

آنچه میگویند که از خواهی سخن اپرسر در رسول امام صحیح این بود و امام وقت را فرمایند و ماده نمیباشد تبی

تام باشد بلکه حشم گوئن کار بند و بوقت غذا ایصال جوییده مردم ضعیف را فباشد و بر مردم تو خیست کرده و دشته

غصه و سرهشت خی او را میگیرد فوراً میصف دل اور بشاشند و ازین طایف از برگزین که از خاندان کریم بود و برازش

نسب و جمال ارومنت آرها شد بعواید کرم و لطایف هنرمند موصوف باشد و با فعل شجاعت و عنادت معروف نگاه

از درگذار او تقدیر کن در صلاح عال و بخلج عال و تحمد و احشبناش و هر چیز ایشان ایمان نزیت دادی در برگیرد

فضلت نهادی در بعض خوش عظم شمار و آنچه ما ایشان زبان داده باشی و عجیب است اگرچه اندک بود حضرت عمان و

چون پسین کنی محمد کرد بدار تو یکنیکا شد و برگری نصیحت دین خدا و در پنجه موجب صلاح ملک و فاعیت بود

بلطفه بینایند و حون در حق ایشان یکنیها عظیم کرد و باشی از تقدیر ایشان در کلام ای عهد و در عین زمان یکنیها عتماد

گوئن پرسا شود که از تقدیر اندک بحال شیوه ایند و ان یکنیها عظم پخری شکارند اگرچه ایشان از کنترل هایی به

لی نیاید و بود و این را که عظم پس ایشان باید و که با محمد کرد ذات اید خوش بوسات جدید و به عال

رعایت ایشان و ایشان ای ایشان

فایدت جود او خود را تو اسد داشت و از جان کان و بستان خوش بزمین تو آنند بود که ای ایشان و

بر سر ایشان بحضور شود و دلما ای ایشان بهر عاشمه کرد و سخن ایشان میدیر نصیحت ایشان کو شکر گرد

آنچه که امام وقت و والی امر بسایند و همان غزو و محنت تجاه او نکند از درگار و دلت ایشان

برخا هر گران شمارند و مدت ملک ایشان ای ایشان ای ایشان ای ایشان ای ایشان

شای موسوی اصل کرد و آنچه احسان ندمت و صدق نصیحت فرموده اند بر ایشان رئیس و حوزه کنکن

شکاع رطیع ده اشعار آید و جان، اغرت افراد فرمودت هر کنگز نشسته و خدمت این کس از آن گیران

و هر چهار قدر خدمت ادبیاتی و اکادمیک اداره سراف قوم خدمتی عصر تکنولوژی عظیم مدنی و جوان بگیری فرشته دیان

عده‌ی بزرگ اهدای کند هنرمندان و چون خادم بزرگ فراید و اسری هم رودی غایی تو ماسانی تدریک ان چوای

امرا با خداي در سول بازگذر كه باري عل شاهد بگويد فان شاعر تمثيلي فرد و ده الى السعد رسوله پس عاره همچو ك

بخدماتی که از این امرکه از انسان خواهی بنت عالمگردی و از راهی همکاری شریعه و صادق

دین آن ابرکزی که او را بحکمت برگزیدن هر زیست بود و یک پیغمبر برآورده با خشم ملائج یهود مددگار

در لغرض تادی نجفی و از باشت بوسی حق باشد و حسین، ابرام طبع میکند و هر زیرگیر داشت قانع شود و فهم

مرتب اقصی طبید دشبت و قوی کند و بخوبی مذکور جوید و از مردم چوت با خصم تبرم نماید و بر اردخانه مهد

صبر و درخشانه دوچون حق روشن شود باز همان عنکبوت کند اعماق را بجذب و غیره باطل

اور اونچی مالک کند و این کوں سردم نسی امک باشند و هر کمر حکم دی کاہ و پکاہ ارسیر دھوئی قصیت

حکم او استطاعه جوی و سطع عطا و عیش در حق و در حق مدار تاکردن بسط خوشبختی را عنا ف کرد و حکماً

ارخرا م مخفوط ناند و از قدر شوپ و تجمع در مال عیت مصون کرد و اوراد مردو تو امرلت پاید بود که

دیگر نهان و عاصلکان توان طبع گشته و در طلب آن کردند لفراز دوچون پیشین کنی هر آنیه از جانبه

امن شود و از شر حسود ساکن دل نگذسته اند و صدق نت و عوام ارادت فرمان مید و دان

و دینی مسیحی مسیح خوش بکار برداشته ای بس ملیع فرمای پهان زین حیف دلمت شریف در دست عساکر برداشت شرایر است و هر کسر پنی هوا عالم همیراند و ملک دنیای دنی و مطالع غزوه همیکند و چون یکی از خواسته های  
عمل دینی دفعه مال دستیقار سالی از او علی از برگزین که باری تجربت کرده باشی و صدق تمنی جعلیه  
او دیده مردم مکمل بحث تجربت و فروختی موصوف بگشند و باعیب اروحت و قدم خاندان عرف پم  
اینکه مردم با شخصی کرده باشند و صدری مشرح و عرضی هصون در مطالع آشناه افی امکن بکاربرند و دعوی قبض  
امور نظری ملیع معمول دارند لکه مرسوم ایشان پیغایی دمونت ایشان سبک کرد ایشان تائیشتن بصلح  
تو اند داشت و از برخواست ملک و فاصله دیوان تو اند گذشت و هر یه مرقبت این معنی تجیی فاطح و  
نمیکی درست باشد بر ایشان اکه امیر انجی خفت جویند و پادشاه امانت تو خیانت دارند لکه اپوسه از  
این عمل و ضابط معنی ای با پرس دیشوده بیمه تقدی و چشیدن ایشان وار ایل و فاهم مردم صدق  
جا سوان آین و خلاصت کهان مخصوص عمل ایشان برخادر پم موهبت تو در نهان دیگه اصره ایشان برخادر پم  
تا در امانت خدای ای سپاه خیانت نوزده و با عویم عست مدار گند و یهان دین و معاشران یعنی پهان  
و اکی اینک خیاثی گند و هعلی نه بر آین عدل اند خبر محزان صادق بصدق خیانت او کوایی صد  
باشه پسند عقوبت تو افی کرد و آنچه کره بود باز تو افی ستد و در مقام ذل و عذاب خارج ای تو  
داد و سخت غاربر روی رورکار او تو افی کدشت و عوارنکار بردا منع تمسار او تو افی آینکه و  
و خراج ملک و ارثه اعات دیوان چنان طلب که خراج کند ایان صحبلاح آیند و یکوباید که حودمه  
تفن

شق، اپسلاخ در فاد از خراج خیر دواید و دادا نی ملک صورت مجدد و هر انکو همت بر جم خراج مقصود را

دارند اما این ملک فارغ نشید هر یز ملک خوش دعوی مرض ضمیاع آورده باشد و هم بلاد خوش خواست

گردد و بند کان صدای راعی صد علاوه نهسته و با خوسته و خود روکار او در ساید و همت غار و غوار

ادبار براحتی عالی نهست آهل دیگرد و کار شود که نهست خراج کرانی دویا بچشمها و باران بآن مشغله

کرد و بیارین اخود عالی دیگر گونه مده آهد و چنانکه آفسه و شود و یاشنکی برآو احیاف کند زینهار بستان

نهست گیرد و بایشان سبک کرد اان و اس سکباری برخوشن کر اان شمار پفاید ان هوزت بتواند

کردو و ملک تو آباد عالم و ولایت نوار شود و در باره تو شان گویند و ترسناشیز کننند و تو خود

خود با افتخار مدل و اشان عقل سرور باشی و بعلم مدل و حمال وقت اشان غماکنی و همان

مردم هر زین چون گلگست شود انجی یکاه خراب شود پکس، اجیل عارت و فرن ابادی نامد

و مردم آن کاه گلگست شوند که دایان امر و عالم اجن خراج کلی رجوع مال کارند و درست حکم

و دوام ملک خوش بخان شوند و از عرب هم اتفاق نیابند و ایکن شنکان عن تسبیل نمیزند و چون امر نگیری

و قضاوه و عالم اجن خراج در کستان ایان باید و دنین سواد نیز کلام خوش بظایی و بجهشناشی

و با هر یک بزرگی اعمل اندی یکی کتاب حضرت و مرسلن نهست خوش بکرو تولیت اینهم

و شعویض این شغل مردم یک دلیل خود را از اینی دار که درست طلوع اسرار داشتمانهار مکاید اراد

ایش این این تو این بود و بصلاح فتن و هم از دلیل میشان غماکه تو اینی گرد مرد مکه بشمول نهای

# ترجمه نامه مبارک حامه

دو فور اگر کم بس نوزده بخلاف امر و ترد حکم تجویی بجاید و سائل اطراف یکان یکان بر تو غنیمت شدند

و پانچ هر یک بو جنت بر نکارند و آنچه بسانی دیابله میت کشد که دچون دسته عامت ملک خیالی بدم

که فاید این ترا باشد در نجام این کوشند و آن غمیت بامض راسته و اگر دیگر کس اندیشه کند که ترا از آن

نیان خیره آن اندیشه باطل کشند و آن عقده باز کشند و چون یکمیر حسیب اخواصی کرد بحسن اعراض خویش

اعمام دکن و ارجاع کوچانی خویش ساکن القلب میاش که بسی مردم از روی تفییع خود نمایند و حسن نهاده کلار

برند و نصیحت خیر و صدق امانت نخت بر کنار باشند ولی ایشان ایمان نمای بد اینچه از این پیش بازد

یکنوا کار بر اینه باشند و از اینکو کرده و حسن نصیحت و دو به امانت نموده و چون پنجه کنی یید بجا را

ماضی این باشی و عمر علق را نکا بدشتمن بوانی در رادین مهم چند تن عاجت اند په این مهم چند که

روی ژود و بو بر هر کدام از این بخار کار بزرگ شود پنچد و اکرمهم سیار او شد را او پاسوده دچون دپاوه

هدید آید اور اساسان دوقوف ده تا پس حتسیاط خویش نگاه دارد په اکر شغل کنی آن عرب برداها

و دیگر عیسیهای دیده اید و این بس اصحاب تجارت و محقر و صاحبان صاعت باشند و ماره یان

یکنون کن دیگر آن بار و خار حضرت خویش را میگوئی فرماده په اینکه بخواه خویش درند و ممالی چیز

در آمد و پرون شده دیگر خویش را تجویید و مهد و قفت خویش مستقر کتاب دارند پنجه

مواد مرافق و سباب منافع باشد و پرسه بحربه و کوه و دشت همی سپرید و در هر از

زمادات حملات همکرند و بخانه از زند و از ما دیباکند که جمعیت مردم در شهرت مند و کس بر این



دیری گند و خود چنانچه موارد اصلاح باشند و پس از خود برده کو داشت همی سپهند و در چراف بل

و مرغ برند و آن بعده شرود غایب دست محترباشند پس از این بن به کونه شهدی یکو جویی و حسن طفت

در حق ملایم است لکه بر و غاباً این چنانچه موارد اصلاح از مرید بدل و ذخیره همادون غلات و گلکم در بایان

فاسخ مواد بود و ذخیره همادون بر عالم زیانی برزک بود و بر عالم اسرائیلی اسرائیلی نام باشد لا حرم احکام

باند از ارد که رسول نبی فرمود و میران علنه و تفسیر غلات و بهار هر چیز چنان کن که مرشدشند

دال انصاف بود و بر خردیار جیاف نمود و هر چون پس از نبی احکام گند و چیزی ذخیره نمک که عالم

بدان چاچت بود همینه فرمایی دلی سختگیر و از زیاده روی گشت راه جویی از خدمای سجانه پرسیر

دبان فخر و مایکان و صاحبان فستر دستکن و مردم تا تو ان که در غاعت کزیده طایله

آن عارضه خدمای سجانه از دریان بیان پاس داده بصفت که خدمای سجانه ترا پاس داشته باز

ظاهر مسلمانان بدین انصافی ده وار چوئه اسلام بدین بخشی بسان و آن را که دور است از این

نژدیک است جدا ای مکنار و رعایت تی هر یک و چشیدن اس زینهار فرگل گیریار و غور علکت مرا زین

باگزد اند چه اکر هم بسیار کیا است کرد و باشی ارض سنا عی اندک سعد و رشوانی بود پس هم خوش ب

کمار و روی بدین میار ای و هر یک را با تو دست رس نمود تو خود از این بار پرس کر چشیدنها او فرگز

و مردمان خواه شارند و کی از معنیان خدمت و شفاقت حضرت خوش که از خدمای سجن اند شاک ب

دبار گرس فردشی کار برده بروی بخت کار و مرغ بخت رو کار ایشان خسیده کن و ادا به کونه ساکن بخشن

دزنج العذر بخواه تکاره نمای ایشان بر تو عرض کند و از هر کوئه در خواست ایشان پا کلکا به دخود چنین بخواهد

سجاهه را بوقت طلاق است عذتوانی خواست با ایشان معمول دارد پس این کرد انجمنه عیبت بهم

محاج ترباشند و فصل رعایت و مرید اطاف را سرا و اتر بودند پس دراد احق هر یک همکار او

بوی خدای سجاهه عذر خواه و میمان را تعجب کن و پران را مرافت و اینستنس پس این دو ظاهرا بخواهد

حیتی شوائد داشت و رعایت این دفعه که بزرع ایراد کرد احمد روالی امریکی کران بود و کاره باشد

که خدای سجاهه سبک کند بر آن مردم که عاقبت حییند و عاقبت یکنبلند و خویشمن ابرکمروه صبر زیاد

باشند اند و صدق و فای خدا کی سجاهه و اثیه باشد و صاحبان عاجبت و متسان وقت رفیعی

و قمی معین سر زبر اسحاف هر ارضی و ناخج مساغی ایشان خویش را فارغ کن و در محلی که میرزا

کس را بدارد برسین و بدنجنس ثبت خدای سجاهه را که را پا خورد سخت فردن باشند و میرزا

حضرت و میمان خدمت خود را رای نما کنونه حاجی آرد در سخن بلند و حست خویش بخواهد

پس من خود از رسول شنیدم که یکنفت بچه خدای این بعدس املا یوقد للصیف حد من العوی

غیر متبع یعنی هر کجا ک نشود اینی که در آنها حق ضعیف از قوی باز کفر نشود بر آن صفت ضعیف

قوی دل باشد و در سخن گشتن بر خویش نمزو و اربن بس جهان ایشان تحمل کن و بر عبادت

ایشان مکر و مکنی دل و جماع نفس ازیش ان دیگر سونه نام خدای سجاهه و نمای حیت و

خویش بر تبارکش بده ترا مزد عاست از اتفاقی دارد پسخنچه بیشان بدی کواراد و کاری

نیکو ندرخواه و بس کار او میگردد که تون خود از باشرت آن ناگزیر باشی پکاه شود که دران نیست  
پسح عمل کذاران اعلام چنانکه شاید شواد کرد یا حق راجحتی هش که مجال بدان و دیگر میشکند از

از آن شک شود و بوجب قضاوت اسد کرد پسک لار هر روز بجان روز با مغارسان پم هر روز اخوند علی بد

کبد و باربسته بود و چون ارعیت و عموم زیرستان به کومه پاسوی و قد هر یک یکوشندی  
و برها فرتاب و هاعف مطالب هر طایف و قی هنادی و از عمدہ هر کب نصفت که خدای در لی

پسند افاده عصی جی کی بحال جوش بکرو خدای سجانه را از خاتم خوش و قی فاضم نصیبی خانه

ده اگر پرآچون نیت صاحب بود و عیت سالم تهد و قت از تو خدای سجانه را باشد و با هم خود را  
وقتی خاص حستیار باید کرد که از جدت افامت فرضت خدای سجانه در خوش و قی فاضم تو اینکی در

پس خدای سجانه تعریف خواهی و تراهم پسته همارد و بود تمام سنج و افی عبار خواه و وسح خوش

در آن بکار برو چون بجا استی چنان ظالست مده و مردم را تعریف پسند و خود نگار این خصائص مکنار پرور گذاشت

بسی شود گئی بود که اور اعججی بود و یاد و علی بابت که بدانموجب که تون خود کار کزی او شوند که است

و خود بد ارتمان که رسول هر چنان می فرمود بد و کشم ای رسول خدای مراد ایشان بر صحبت این نگار کردند

فرمود صل بهم کصلو و ضعفتم و کن بالمنسین حیا یعنی نصفت که ضعیف ترین شان نگار کرد و دیشان

نگار کدار و با مردم مومن بکیت هر چنان باشی و چون این دقتی در عال جوش مرعی داشته و

و طیمه خوش بفتی هم بدان که والی امر را هر یزه همکان و بظای خواه بود و غالباً دیشان

خوب‌سندی و تلاول پیدا شد و در معاملت و معاشرت خلق فلت انصاف که بارز و عاجب خواستگر نیز  
و با حمایت عمل اند پس از ذات ایند و خانصریچش هفت ایشان کنایت کن و دو به کفاف بیشان مخفیان  
تا اینکه نصف نیوشن بازدارند و از تو فرو تلاول و امن فراهم چشمند و بحیک از حواسی و عجایب  
نیوشن اتفاقی معین مده و خصیاعی که با دیگر رستایان پیش از بحور و علی دیگر شرکت اشد بیش کنند  
که بات شمار تو مؤنت آن عمل ایشان دیگر محل کنند و نیوشن امعاف دارند و سو علی ایشان را بود  
وزیره آن دچهاران اینجا باز بر تو جاند و چون حتمی لازم اشد خواهد برجایمان و خواهد برجوشن آن را لازم  
در اظریق صابر باش و جانب ضایای سچانه را کاهد اور عایت اقربا و خوش ایشان باز فوهر کنند  
و یا چنان باز کران عاقبت یکنواخت که یکنواخت مخل را عاقبت یکنواود و اگر سار عیت باز تود ممی سو بطن نه  
و پس امن تو خطا نی گفته و جرمی نیز سار تو بسند عذر نیوشن ایشان عرصه کن و بگانی ایشان از چون  
بازدار پر صحابه نی عذر خواستن ایشان را باین حق ای ای داشت و در خواست خوش ای ای یافت و  
چون خسی ای ای تو کشی طلب و در ای ای اشتی خدا ای سچانه را خسودی بود ده ریه ای ای ای بپرید و  
و بلطف ای  
تر از خصم نخست بر صدر باید پوچ خصم کسی شود که ای  
عاقبت ای  
چون باز خصم صلح ای ای

کاربند و بدآنچه بمان ادی و عجده کر شنی تن و جان خویش و فایساز پرورش از امتحان میگیرد

سبحانه عالم حق را با عذرخواهی و استغاثت آرای جماعت و اثنا علیکم مکت صورت نبند و چنانکه در حفظ عهد

محاجه عز و علاوه و فایساز خود اهل شرک مردم بت پست چون سر عاقبت و دو بال خامت کرد

و خدیعت بدینه حافظ فاسدند و با ازام عهد و دلکام عقود ظاهرا بمنودند پس خون دستی ادی عذر نکن و

چون عهدی بستی فروکشدار و حضم اعتریف پنهانی سبحانه عهد و دست خویش مبان نده کان از این

رجحت و فصل عذاده عزم امن و حرم امان ساخته و محبت آن سبق ظهار بخوبید و پدرفت آن پیداستی

کیرید و کس بر قدر ای سبحانه حری شود عهد او سکد کر کن اگر حق ای شناسد و شوی بخت و بحث

احرار افراد که قرباً اند ان اندیشیدن بعد از این قیل اول کل لائق لهم فی الاحمد ولکم سید

دلا اسرا ایم لعنة و لا ریم و لعنة عذاب ایم یعنی کو کی عهد خدا ای سکن خویش باتمی قلیل و بیش

اندک بفرزند شد ایشان خطا و پیشی بنت و خدا ای سبحانه ایشان سی کنید و با پر نیشن درین

ظرنکد و کن و ایشان پاک کن و آند هر ایس ایشان اعذابی در دنک خواه بود و چون عهدی برخیش

گزاردادی وجود ناویل دسایر عالم فروکشان و عذر عهد و مکت و عذر احوال بد و از آن پس که عهدی

موکله شد و پیمان موشی کشت بر بخون قول دسر ناویل کنیکن و چون عهدی بر تو لذم افده و ناطق ایس

تو از عیشان ایشان آید لقصی ای این عذر نه بر طریق حق و قاعده صدق مطلب دیدن کنیکه

فسر دنده کی پایی کشت دآن عقده و خلاص ای این فرطه هم از خدا ای تعالی طلب پر قص کنیکه

صبر فرمودن دایم کشایش از خدای سبجا و شئون بی فاعل در بدهان عذر که از بعد آن هر سان باشی و ندان  
سبجا سه را بخواهید بخوبی که در اینجا نهان اینجا نهان او را بآزاده می عقیم می ای کرد و پس هر از ریش خن خن برای مین حق  
که بیچ خپر داعیه عذاب حق سبجا شود و کناد بر تو بزرگ کنند وزوال نعمت بر تو پسند و در کار  
بر تو بزرد چنانکه ریش خن خن بند کان نهایی سبجا سه را پرسن شنیدن حکم که میان بند کان نهاد  
او لمح که اغارتند بهم از رفت دهار و از احت دهار بود آن اول یا تیضی به الله يوم القیمة مارطلا  
پس مید و ام ملک خویش بند و اخون کس مرید که میں کن و ملک ترا جهان کن و در اس حکم تو  
پسستی از دشود که زیل کند و بیت کرد اند و چون سیر العبدکشی را از خدای سبجا و درین  
نماید که در وقاص من بود و اکر بخا کاری رفه و یاد است فتاوی از خد بخیش تجاد و رشد و صبا و  
که ششی از دشود مجب قلتی شد پس اینجاست دقت و رو و عت حکم از تادیت دیت مقول د  
بر رفت ولی مصدر ف بنید و است و حق اباد اباید سانید و پس هر از امکنه بخیش من شش شه سوی دیدچه  
ترشیم کند و این ای احاطه از شان بخیش دوست داری و سه مین حمانش شیطان رچم براد می د  
یاد و غسل و دین بر ماید و اکر ای ای شه باشد پاک سرمه و مردان باطل که و پس هر از امکنه چون بخت  
یکوئی کنی نست کند ای و یا ای که کرد و دشمن ای شه باشد پاک سرمه و مردان باطل که و پس هر از امکنه چون بخت  
باطل کند و فسره و شان ای رو شمانی حق بخورد و خلف دهد موجب بقت خدای و حق شود و  
خدای سبجا سه فرماید که معاً عند الله ان تعولوا لاعقولون چون امر مراد متوقف است رسیده دخام

اتخا  
تم دی آن علیت محبی که شان پیش بود و چون فرد ارسد خود در یوگن که علامت شرده باشد و چون  
بعد روایی نماید سعی پسند و چون دیگر کشیده اسان بکیر امر دینفع او کند و هر عمل در مفعع او بران و پچ  
همچو ادآن حد مساوات و حق مواسات است برخواه ایثار مکن و از اینچه خود اران برج افی لعل  
موره و بسیار نیاید که جهانی غلطت برداشته شود و غیر ششم توکیت داده اید و داده مظلوم از تو  
بسانده و اضافه صنعت را توکیجواه نمیست خوش را بدست خویش دارد و از سرتند و مسلط به  
و دهدت نباخ خویش پیزد و ابادر غصه نیشتن اندکی از دارد تا مکرر آتش حشم فرزندید با  
سر داشت خویش ای دمالک خدا خویش توانی شد و تو این سنتی ندانی و دین فضیلت دست نیایی  
که اگر انبار کشت بسوی خدای سنجاید اداری و اندوه درون پیشید شود و هم و غم را فرید  
و هر آنست بر تو و حب بود که همواره از سیر مرضی داده بکوی ملوک بکذشتیه یاد اداری داشت محمود که  
بر زمان سول خاری شده و یاد کل تسبیں ازان یاد فخر خوار سپاسی دید اینچه در جهاری ای موره از کرد  
و لغوار ما شاهدت کرده باشی اقداد از جشن ناسی و در قبول این عهود و احصار این حکم که یکان کلان بزرگ  
بر شردم و هر یک را دلیل روکشن و جنی طاعظ آوردم سعی خویش کار بری داشت و چهاد  
مرعی اری و اما اسفل اسد بعد بجهه عظیم فدره علی اعطی رکل عتبه ای بیشی فی ایک لما فیضه  
من الافت علی العذر الواضح لیس و ای حلقه مع حسن شنا رفی العاد و حمل الارثی الملاuded  
 تمام النعمه و ضعیف الکراه و ای حکم ای دلک العاد و الشہاده اما ای اسد عجز بن بسالم عذری